

خردسالان

دوست



سال هفتم
شماره 434 ، شنبه
14 خرداد ماه 1390
500 تومان



خردسالان دوست

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)



پدر و مادر عزیز، مربی گرامی

این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادابی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

- مدیرمسئول: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
- سردبیران: افشین اعلاء، مرجان کشاورزی آزاد
- تصویرگر: محمدحسین صلواتیان
- گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلواتیان
- لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج
- امور مشترکین: محمدرضا ملازاده
- نشانی: تهران- خیابان انقلاب، چهار راه کالج، شماره 886، نشر عروج
- تلفن: 66701297 و 66706833 نمابر: 66712211

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

3 با من بیا ...



4 قوقوهایم کو؟



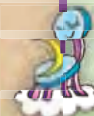
7 نقاشی



8 فرشته‌ها



10 هدیه خدا



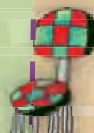
12 رعد و برق



16 بازی



17 جدول



18 دمپایی‌های ما



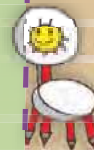
20 فقط کمی خجالتی



22 قصه‌ی حیوانات



24 کاردستی



25 فرم اشتراک



27 ترانه‌ها





بامنی

دوست من سلام.

من صندلی هستم. یک وسیله، مخصوص نشستن آدم‌ها. بعضی از صندلی‌ها از چوب ساخته شده‌اند. بعضی‌ها از آهن و بعضی‌ها هم از پلاستیک. حالا خوب فکر کن و بگو در چه جاهایی صندلی دیده‌ای. من هم به تو کمک می‌کنم. سینما، اتوبوس، مهد کودک... آفرین! تو خیلی باهوش هستی و خوب فکر می‌کنی! حالا جایزه‌ی تو، قصه و شعر و بازی و نقاشی است! پس دست مرا بگیر و برای ورق زدن مجله، با من بیا...





♦ سرور کتبی

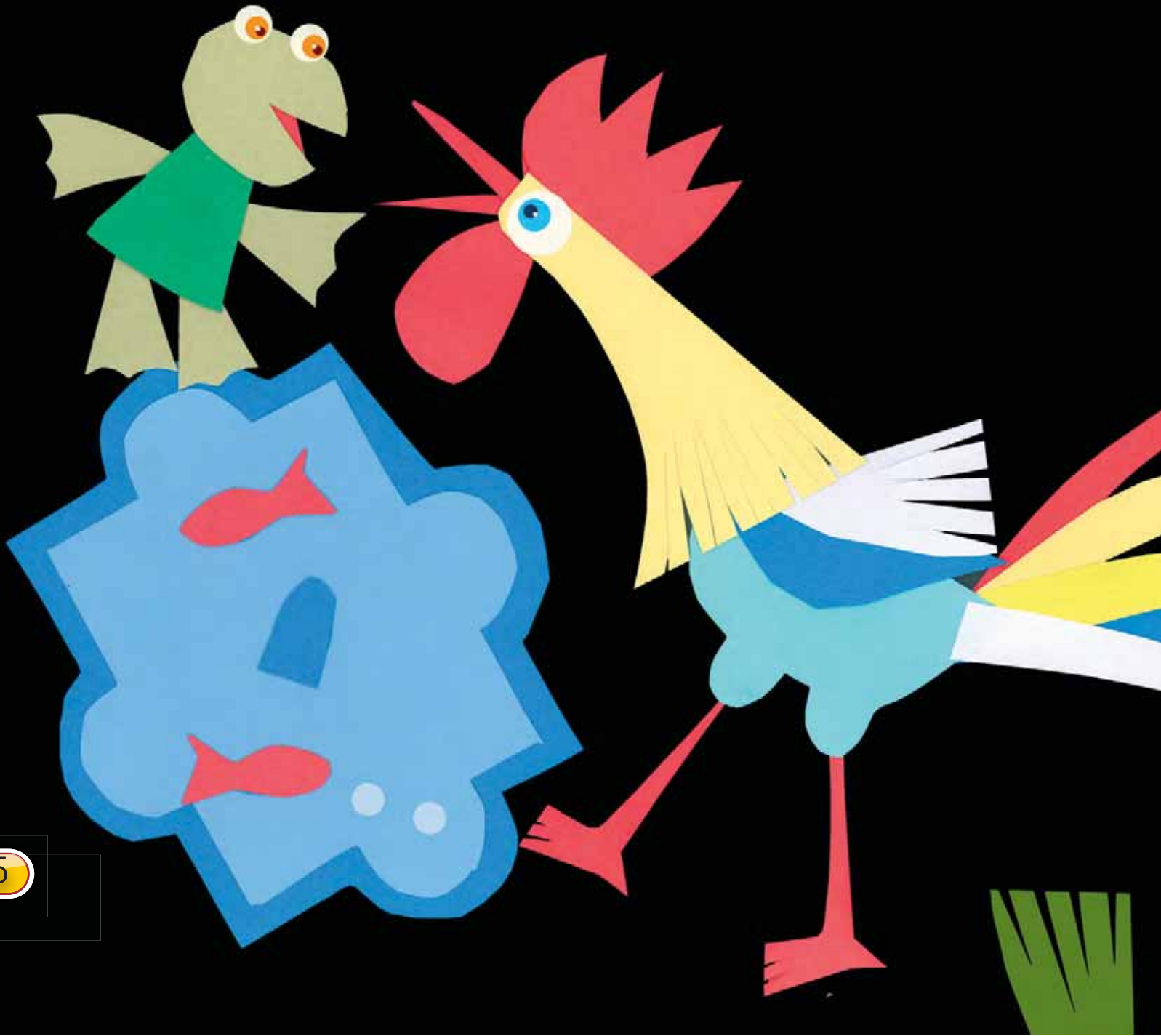
قوقوهایم کو؟

یک روز صبح سحر خروس از خواب بیدار شد تا قوقولی کند که یکهو ... باد تندی وزید و قوقولی‌هایش را با خود برد. یک قوقو رفت آن طرف. یک قوقو هم از پنجره رفت توی اتاق.

خروس گفت: «وای! قوقوهایم گم شده‌اند. چی کار کنم؟ حالا بدون قوقو، چه طوری همه را بیدار کنم؟ باید زود بروم و قوقوهایم را پیدا کنم.

یک درخت توت توی حیاط بود. خروس رفت پیش درخت توت و گفت: «توت ... توت ... توتان ... توتان! قوقوی خروس، کجا توتان؟» درخت به باغچه اشاره کرد و گفت: «توت ... توت ... توتان ... توتان! قوقوی خروس، اون جا توتان.»

خروس رفت توی باغچه و دید که یک قوقویش افتاده لای بوته‌ها، قوقو را برداشت و از باغچه بیرون آمد. یک قورباغه کنار حوض



نشسته بود. خروس گفت: «قور... قور... قوران، قوران! قوقوی خروس، کجا قوران؟» خروس رفت توی حوض، دید یک قوقویش افتاده توی حوض. آن را برداشت و از حوض بیرون آمد. پروبالش را تکان داد و رفت توی اتاق. ساعت دیواری، تیک تیک صدا می کرد. خروس گفت: «تیک... تیک... تیکان... تیکان! قوقوی خروس، کجا تیکان؟» ساعت به طاقچه اشاره کرد و گفت: «تیک... تیک... تیکان... تیکان! قوقوی خروس اون جا تیکان!»

خروس رفت روی طاقچه، دید یک قوقویش هم آن جا افتاده. این یکی را هم برداشت و با خوش حالی از پنجره بیرون پرید. زود قوقوهایش را انداخت توی گلویش و با صدای خیلی خیلی بلند قوقولی قوقو کرد و همه را از خواب بیدار کرد.





زنگارنگی

دایره‌های سیاه 1 تا 10 را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.



فرشته ما



عروسی یکی از فامیل‌های ما بود و قرار بود همه با هم به عروسی برویم. اما مادر بزرگ حالش خوب نبود. او گفت: «شما بروید، من نمی‌آیم. مادرم گفت: «من پیش مادر بزرگ می‌مانم. شما بروید!» به پدر بزرگ گفتم: «برویم پدر!» پدرم گفتم: «اگر مادر و مادر بزرگ نیایند، من هم نمی‌روم.» گفتم: «چرا؟ مادرم پیش مادر بزرگ می‌ماند.» پدرم گفت: «بهتر است همه پیش مادر بزرگ باشیم.» من خیلی دلم می‌خواست به عروسی بروم. دایی عباس گفت: «اخم نکن! می‌دانی که پیامبر چه قدر سفارش کرده‌اند که به مادر احترام بگذاری و از او مراقبت کنی؟» گفتم: «خب مادرم مراقب مادر بزرگ است. ما می‌توانیم به عروسی برویم.»

دایی عباس گفت: «روزهایی که امام حالشان خیلی بد بود و در بیمارستان بودند، سفارش مهمی به فرزندان‌شان کردند. امام می‌دانستند که فرزندان‌شان همیشه به مادر احترام می‌گذارند اما با این حال گفتند که همیشه به مادر خدمت کنید و به او احترام بگذارید؟» گفتم: «مثل ما که به مادر بزرگ احترام می‌گذاریم؟» دایی عباس مرا بوسید و گفت: «آفرین! مثل ما! وقتی مادر بزرگ بیمار است، باید کنارش باشیم. این کار خیلی مهم‌تر از رفتن به عروسی است.» پدرم رفت و یک جعبه شیرینی خرید و به خانه برگشت دایی عباس گفت: «به‌به! این هم شیرینی عروسی!» ما همه شیرینی خوردیم و کنار مادر بزرگ ماندیم.





♦ شاهین رهنما

هدیه‌ی خدا

باد، قاصدک
سبزه، شاپرک
غنچه، گل، گیاه
خنده‌های ماه

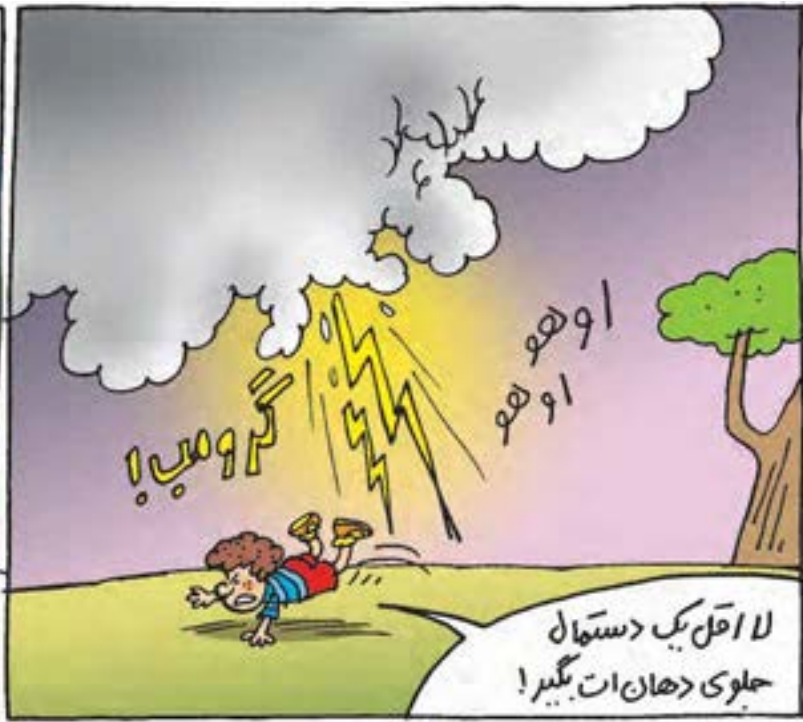
مهر و ماه و نور
شادی و سرور
میوه‌های تر
مادر و پدر

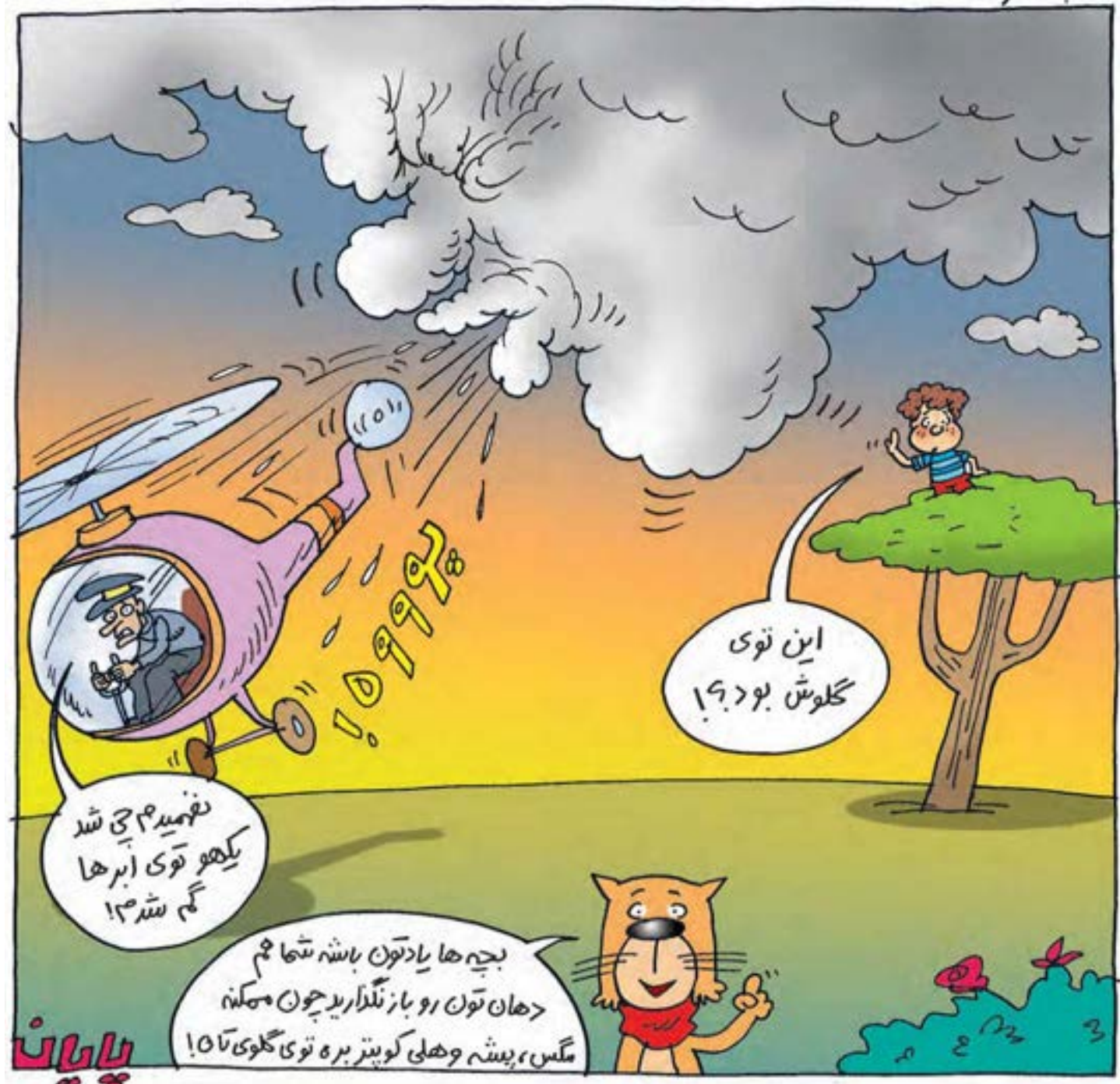
همدلی، گذشت
دره، تپه، دشت
هدیه‌ی خداشت
مال بچه‌هاست!











نفسه می شد
بکوه توی ابرها
گم شد!

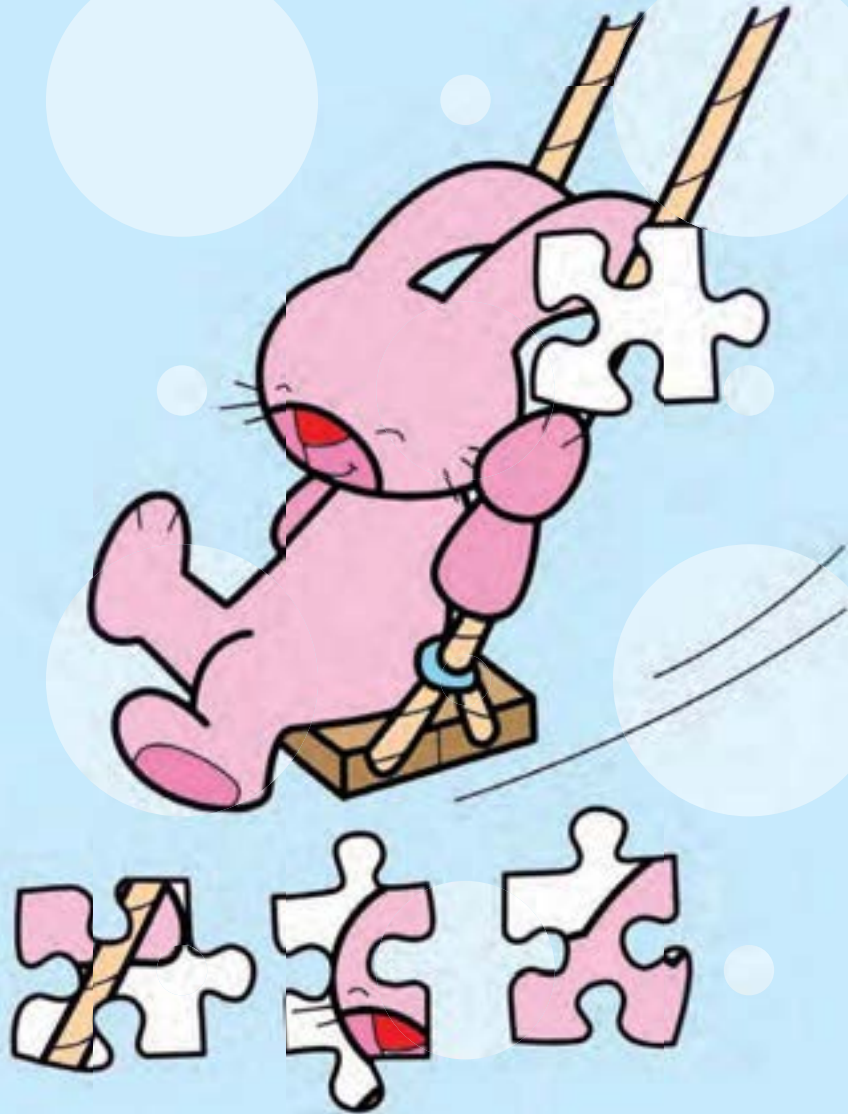
بچه ها یادتون باشه شما هم
دهان تون رو باز نگذارید چون ممکنه
مگس، پشه و هلی کوپتر بره توی گلوی تاه!

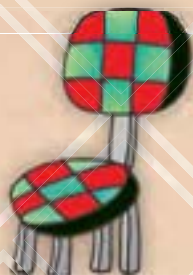
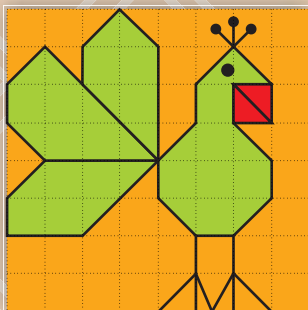
این توی
گلوش بود؟!



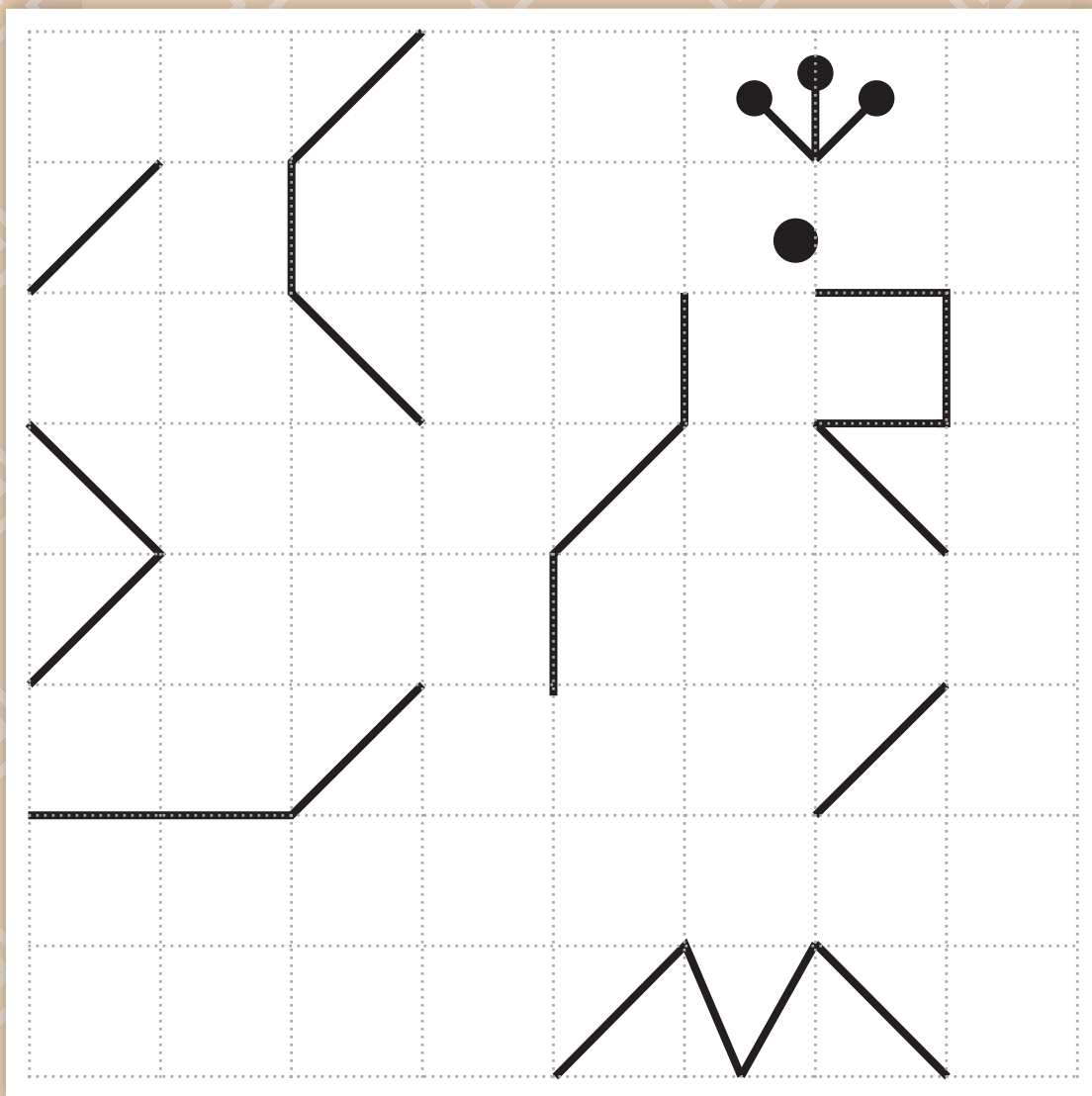
بازی

کدام قطعه تصویر را کامل می‌کند؟





جدول را کامل و رنگ کن.





دمپایی‌های ما

خواهر کوچکم، تازه راه رفتن یاد گرفته است. مامان برای او یک جفت دمپایی قرمز خرید.

حالا شب‌ها، پشت در خانه‌ی ما، دمپایی‌های قرمز خواهرم هم کنار کفش‌های من و بابام و مامان می‌نشینند! و همه‌ی همسایه‌ها می‌فهمند که خواهرم راه رفتن یاد گرفته است!





فقط کمی خجالتی

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا، هیچ کس نبود.

روی یک درخت،  لانه داشت. زیر درخت هم  لانه داشت.  و  با هم

دوست و همسایه بودند. یک شب اتفاق عجیبی افتاد وقتی  و  خوابیده بودند.




صدای خروپف کسی به گوش رسید.  از لانه بیرون آمد و دید که یک  زیر

درخت خوابیده.  هم از درخت پایین آمد و  را دید. خواب خواب بود

و صدای خروپفش به هوارفته بود.

و  به خانه برگشتند، اما از سروصدای  یک لحظه هم نتوانستند بخوابند.

صبح  از لانه بیرون آمد و به  گفت: «صبح به خیر!»  باز هم چیزی نگفت.
و  به هم نگاه کردند، آن‌ها نمی‌دانستند با  چه کار کنند!  از  خداحافظی کرد و رفت به دنبال غذا. هنوز خیلی از لانه دور نشده بود که  راهش را بست.  از ترس پا به فرار گذاشت و  هم به دنبالش دوید.  نزدیک درخت ایستاده بود که  را دید که با عجله به طرف او می‌آید و  هم دنبالش است.  جلو رفت و به  گفت: «دوست من است.  هم دوست من است.  و  همسایه هستم. اگر کسی دوستان مرا اذیت کند من خیلی عصبانی می‌شوم.»  به  نگاه کرد! او خیلی قوی و بزرگ بود.  از ترس دمش را گذاشت روی کولش و از آن جا رفت.

که از بالای درخت همه چیز را دیده بود، پایین آمد و گفت: «وای!  دوست ما است!»  گفت: «یک دوست قوی، مهربان و کمی خجالتی!»  خندید و چیزی نگفت.

قصه حیوانات



۲

بعضی از مورچه‌ها، دانه‌های سنگین را به لانه می‌برند.



۱

این لانه‌ی مورچه‌هاست. صبح، وقت بیرون آمدن آن‌ها از لانه است.



۳

بعضی‌ها در لانه می‌مانند و از نوزادها مراقبت می‌کنند.



۵

بعضی‌ها هم از روی پل رد می‌شوند، برگ‌ها را می‌چینند و به لانه می‌برند.



۴

بعضی‌ها دست و پای هم را محکم می‌گیرند و روی شاخه‌ها پل درست می‌کنند.



۷

و شب، نوشیدن یک قطره شبنم کافی است تا خستگی روز را از یاد ببرند!



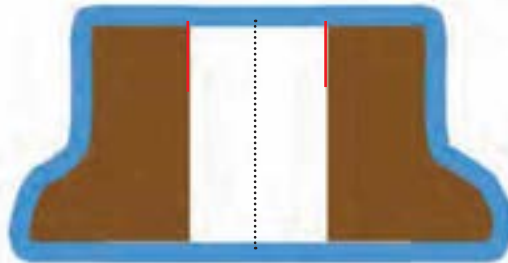
۶

بعضی از مورچه‌ها سر باز هستند و با مورچه‌هایی که به لانه‌شان نزدیک شود می‌جنگند!

نگار دوستی



شکل‌ها را از روی خط آبی قیچی کن.
از روی نقطه چین تا بزن.
خط قرمز را قیچی کن و یک درخت زیبا بساز!



دوست

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۹۰
هر ماه چهار شماره، هر شماره ۵۰۰۰ ریال

هزینه پست عادی جهت مشترکین شهرستان:
هر نسخه ۳۰۰۰ ریال

هزینه پست عادی جهت مشترکین تهران:
هر نسخه ۱۰۰۰ ریال

هزینه پست سفارشی جهت مشترکین تهران (شهرستان):
هر نسخه ۸۰۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی به شماره حساب ۰۱۰۲۰۷۰۵۳۸۰۰۲ سپهر
بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶ به نام مؤسسه عروج واریز کنید.
(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،
فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۸۸۶ امور مشترکین مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱)۶۶۷۰۶۸۳۳ در میان بگذارید.

فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد: ۱۳ / / تحصیلات:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

شروع اشتراک از شماره: تا شماره:

امضاء

دوستان عزیز لطفاً دست‌های شش‌گانه‌ی خود را از بریدن و خوردن این پاکت نامه با آن بسازید و برای ما نفرستید.



نشانی فرستنده:



جای نمبر

نشر و
توزیع

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۸۸۶ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

دوست
خردسالان





مصطفی رحماندوست

تزیینات ها

شب شده، اما کسی نیست
برام لالایی بخونه
خوابم میاد و مانده ام
تنهای تنها، تو خونه

مامان من نیومده
با بابا پیش داییه
قورباغه هی می گه بخواب
قور قور من لالاییه



